

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مبحث دنیا و آخرت (ص ۱۳۲ ف ۱ - ص ۱۳۲ ف ۵)

❁ دنیا مغلوبش که مغلوب است، غالبش هم مغلوب است. آخرت غالبش است، مغلوبش هم غالب است.

کسی که اهل ظاهر باشد و به تعلقات عالم ظاهر دلبسته باشد، اگر در کشمکش این دنیا طلبی‌ها شکست بخورد، معلوم است؛ شکست خورده است. چنان‌که در عرصه‌ی قدرت سیاسی یا در عرصه‌ی کسب پول، ثروت، سود و بهره‌های اقتصادی، افرادی رقیب همدیگرند و دنیا طلبانه با یکدیگر رقابت می‌کنند و می‌ستیزند. در پایان کار هم بالاخره در این رقابت‌ها و تقابل‌ها، یک طرف قضیه شکست می‌خورد؛ مثلاً در انتخابات به مقام مورد نظرش نمی‌رسد؛ در آن کشمکش سیاسی نمی‌تواند فلان جایگاه را به دست بیاورد و یا در آن رقابت اقتصادی، نمی‌تواند سود کلانی به دست بیاورد و ضرر می‌کند؛ این طرف رقابت که معلوم است مغلوب و شکست خورده است؛ اما طرف مقابل هم مغلوب است؛ یعنی کسی که با تزویر، نیرنگ، خدعه، دروغ، دغل و خیانت، توانست چیره شود و طرف مقابل را از میدان به در کند، او هم شکست خورده است. در صورت ظاهر، قدرت را به دست آورد و سود را به جیب زد؛ اما فی الواقع، مغلوب و شکست خورده است؛ چون قبل از اینکه در عرصه‌ی بیرون به غلبه‌ای دست پیدا کند، در عرصه‌ی درون، شکست خورد. صحنه‌ی اصلی ارزیابی پیروزی و شکست، درون انسان‌هاست؛ لذا قبل از اینکه این شخص در بیرون با خدعه، نیرنگ، ظلم و

زور، پیروزی به دست آورد و چیره شود، در درون از شیطان، نفس و جهل شکست خورد. پس این فرد به ظاهر غالب است؛ ولی فی الواقع، مغلوب است. اگر به درونش بروی، می بینی وجدانش لحظه به لحظه او را سرزنش می کند و سرکوفت می زند. ظاهراً قیافه ی یک شخص پیروز را به خود می گیرد؛ اما اگر به درونش راه پیدا کنی، می بینی که خودش چه احساس حقارتی می کند و چگونه خود را موجود پست، پلید و بدی می داند؛ لذا این شخص در باطن، شکست خورده است و صورت ظاهرش پیروز به نظر می رسد. منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند: «الْغَالِبُ بِالْشَّرِّ مَغْلُوبٌ»^۱ کسی که از راه شرّ و بدی در صورت ظاهر غالب و چیره شد، در حقیقت امر، مغلوب و شکست خورده است. لذا دنیا مغلوبش که مغلوب است، غالبش هم مغلوب است. یعنی حتی کسی که غلبه کرده است هم مغلوب و شکست خورده است. این ظاهر دنیا است که او را پیروز نشان می دهد.

دنیا یک رؤیا و خیال است. (قبلاً مفصلاً در این رابطه بحث کرده ایم و ان شاء الله در ادامه ی جملات این فصل هم به آن خواهیم رسید.) فرض کنید شخصی خواب می بیند که میلیاردها ثروت به دست آورده؛ لذا در خواب خوشحال است و قهقهه می زند. شادی او به قدری عمیق است که به بدنش هم سرایت کرده است و افرادی که بالای سرش ایستاده اند، صدای قهقهه را از بدن او می شنوند. بغل دستی او هم خواب دیده است که میلیاردها ثروتش سوخت و خاکستر شد. او هم در خواب از غصّه، های های می گیرد و غم و اندوهش به قدری عمیق است که به بدنش هم سرایت کرده و صدای گریه اش را بیدارها هم می شنوند. فردی که بیدار است و بالای سر این دو نفر ایستاده است، هم شادی کسی را که خواب می بیند ثروت کلانی به دست آورده است، خنده دار می بیند و هم غم شخصی را که خیال می کند همه ی داراییش

^۱. سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳، ص ۵۳۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۲، ص ۳۲۰ و لیشی واسطی، عیون الحکم، ص ۴۴.

سوخت و خاکستر شد؛ چون می‌داند یک دقیقه‌ی بعد که هردوی اینها از خواب بیدار شوند، در عالم بیداری، نه دیناری از میلیاردها ثروتی که اولی در خواب به‌دست آورده بود، کف دستش خواهد بود و نه دیناری از سرمایه و دارایی کسی که خواب دیده بود همه‌ی زندگی‌اش سوخت و خاکستر شد، از دستش رفته است؛ لذا هم به خنده‌ی اولی و هم به گریه‌ی دومی می‌خندد و هر دو را پوچ و بی‌اعتبار می‌داند.

غالب و مغلوب دنیا هر دو مغلوبند. کسی که به‌خاطر دنیاطلبی به عرصه‌ی رقابت رفته و شکست خورده است؛ دنیاطلب بوده و شکست خورده و درهم‌شکسته است؛ او که معلوم است مغلوب است. کسی هم که دنیاطلبانه، به عرصه‌ی رقابت رفته و برای اینکه به پیروزی ظاهری دست پیدا کند، همه‌ی ارزش‌های معنوی، فضیلت‌های انسانی و روحیات لطیف معنوی را خرج کرده و به باد داده است، او هم مغلوب و شکست‌خورده است.

اما در نقطه‌ی مقابل، ببینید آخرت چگونه است؟ اینها علائمی است برای اینکه معنای دنیا و آخرت را بفهمیم. آخرت غالبش، یعنی کسی که غلبه کرده، که معلوم است، غالب و پیروز شده است؛ اما مغلوبش هم غالب است؛ یعنی کسی که ظاهراً مغلوب واقع شده، غالب و پیروز است. کجا اهل آخرت شکست می‌خورند؟! اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام شکست خوردند؟! در عرصه‌ی کربلا، امام حسین علیه‌السلام شکست خوردند یا عمر سعد و یزید بن معاویه؟ ببینید! اهل آخرت مغلوبشان هم غالب است. غالبشان که غالب است؛ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جنگ بدر را با پیروزی به پایان رساندند؛ هم در صورت ظاهر و هم در باطن غالب بودند؛ اما اباعبدالله علیه‌السلام در عرصه‌ی کربلا، در صورت ظاهر، شکست خوردند؛ خودشان، اهل بیت و اصحابشان علیهم‌السلام به شهادت رسیدند؛ خاندانشان علیهم‌السلام به اسارت گرفته شدند و خیمه‌هایشان به آتش کشیده شد. در صورت ظاهر، آنها شکست‌خورده‌اند؛ ولی کدام انسان باوجدان و فهمی است که

بگویند حسین شکست خورده‌ی تاریخ و یزید پیروز است؟ لذا آخرت غالبش که غالب است، مغلوبش هم غالب است. او در باطن از اینکه توانسته به رضای محبوبش عمل و در راه محبوبش همه‌ی آنچه که دارد را ایثار کند، سرافراز، پیروز و خوشحال است. این دوبیتی منسوب به امام حسین علیه السلام است که فرمودند:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَاً وَ آيْتَمْتُ الْعِيَالِ لِكَيْ أَرَاكَاً
فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَاً لَمَا حَنَّ الْفؤَادُ إِلَى سَوَاكَاً^۲

«تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَاً» من از همه‌ی خلق در راه عشق تو بریدم. «وَ آيْتَمْتُ الْعِيَالِ لِكَيْ أَرَاكَاً» و با تن دادن به شهادت، زن و فرزند خودم را هم به یتیمی نشاندم؛ به عشق اینکه به دیدار تو نایل شوم. «فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَاً» اگر در راه عشق و محبت تو، مرا ایرباً ایرباً، قصابی و قطعه‌قطعه کنند؛ «لَمَا حَنَّ الْفؤَادُ إِلَى سَوَاكَاً» هرگز قلب من جز به سوی تو پر نخواهد کشید. لذا این شخص وقتی دارد شهید می‌شود، خود را پیروز می‌بیند و احساس شکست نمی‌کند؛ لذا دنیا مغلوبش مغلوب است، غالبش هم مغلوب است و آخرت غالبش که غالب است؛ مغلوبش هم غالب است.

جمله‌ی بعدی هم همین‌مطلب را با زبان دیگری تکرار کرده است:

🌸 اهل دنیا غالبشان مغلوب است، مغلوبشان که جای خود دارد. اهل آخرت مغلوبشان هم

غالب است، غالبشان که جای خود دارد. (۹:۴۴)

و جمله‌ی بعد:

۲. خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۳، ص ۳۴۰ و سیدبن طاووس، مترجم: علی حائری محلاتی، لهوف منظوم، ص ۱۰۰.

❁ دنیا شهر باطل است و در آن باطل غالب و حقّ به ظاهر مغلوب است. گرچه در واقع حقّ غالب است ولی غالب بودنش را ظاهر نمی‌کند و در برابر خطاب جاهل، به او سلام می‌گویید.

(۱۰۰۰)

در جولانگاه دنیا، در صورت ظاهر، باطل است که غلبه دارد. به تاریخ بشر نگاه کنید؛ در بیشتر مواقع و اکثر جوامع، قدرت در دست اشخاص فاسد، قصبی‌القلب، ظالم و دیکتاتور بوده است. دنیا شهر باطل است و در آن، باطل غالب است و حقّ به ظاهر مغلوب است. اهل حقّ در غالب مقاطع تاریخ، به ظاهر مغلوبند. گرچه در واقع حقّ غالب است ولی غالب بودنش را ظاهر نمی‌کند و در برابر خطاب جاهل، به او سلام می‌گویید. «اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۳ یعنی اهل باطن و اهل‌الله که اهل آخرتند؛ ممکن است در ظاهر شکستی را متحمل شوند؛ ولی خودشان آن را پذیرا شده‌اند؛ یعنی اگر اراده کنند، با نیروی ولایتی که در وجود آنهاست؛ به قول شاعر: «گر نازی کند، در هم فرو ریزند قالب‌ها.» اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) اگر یک چین به پیشانی، یا یک گره به ابرو می‌افکندند و هلاکت همه‌ی لشگر سی‌هزار نفره را اراده می‌کردند، بدون اینکه شمشیری بالا رود و یا تیری پرتاب شود، همه‌ی آنها نابود می‌شدند. امام (علیه‌السلام) ولی‌اعظم خداست.

بالتر از این بگوییم؟ ان‌شاءالله با معارف ولایی آشنا هستید؛ همان لحظه‌ای که شمر روی سینه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) نشست و خنجر را بیرون کشید تا سر اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) را از پیکر مطهرشان جدا کند؛ نیروی بازوی شمر، که با آن می‌توانست سر اباعبدالله (علیه‌السلام) را جدا کند و حیات و زنده بودن شمر که در آن لحظه زنده بود و می‌توانست این کار را انجام دهد؛ اینها از کجا به او می‌رسید؟ خبر دارید؟ این حیات، این هستی و این قدرت همان لحظه

۳. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳.

داشت از مجرای وجود اباعبدالله الحسین علیه السلام به شمر منتقل می‌شد. با وجود این، شمری که روی سینه‌ی اباعبدالله علیه السلام نشسته است، غالب است یا اباعبدالله علیه السلام که در صورت ظاهر، به زمین افتاده‌اند و شمر روی سینه‌ی ایشان نشسته است؟ کدام‌یک؟ جان، قدرت و وجود شمر الآن از مجرای وجود اباعبدالله علیه السلام دارد به او می‌رسد؛ ولی اعظم خدا واسطه‌ی فیض بین خالق و مخلوق است. اباعبدالله علیه السلام نمی‌خواهند غلبه‌ی خودشان را آشکار و ظاهر کنند و الا اگر بخواهند ظاهر کنند، اصلاً نیازی به شمشیر برداشتن ندارند. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۴ امر این‌گونه است؛ ابزار و وسیله نمی‌خواهد؛ اراده کافی است؛ همانطور که می‌دانید، خدای متعال فاعل بالقصد است و مخلوق فاعل بالآلة و بالحركة. مخلوق، هم ابزار و آلت می‌خواهد و هم باید این ابزار و آلت را به حرکت بیاورد تا بتواند کاری انجام دهد؛ اما خدای متعال فاعل بالقصد و بالارادة است و همین‌که اراده کند چیزی باشد، ایجاد می‌شود. ولی اعظم خدا مظهر تام این صفت است. البته، دیگران هم در مسیر سیروسلوک و عرفان، می‌توانند به ولایت دست پیدا کنند؛ لذا داریم «العارفُ يَخْلُقُ بِهَمَّتِهِ»^۵ عارف با اراده‌ی خود خلق و ایجاد می‌کند. در حدیث قدسی داریم که خدای متعال فرمود: «أَنَا مَلِكٌ لَا أَزُولُ أَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ أَطْعَمِي فِي مَا أَمْرُكَ وَ أَنْتَ لِمَا نَهَيْتَكَ حَتَّى تُقُولَ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ»^۶ من خدا فرمانروای بی‌زوال عالم هستی هستم. به هرچه بگویم باش، ایجاد می‌شود. ای بنده‌ی من! تو هم در آنچه من گفته‌ام و فرمان داده‌ام، اطاعت مرا به‌جا آور و از آنچه

^۴ سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

^۵ بهایی، منهاج‌التجاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۱۰۲ و حسن‌زاده‌آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه، ص ۵۳ و جامی، عبدالرحمن بن احمد،

شرح‌الجامی (شرح‌فصوص‌الحکم)، ص ۱۹۰.

^۶ مهریزی، مهدی، و خوئی، علی‌صدرایی، میراث‌حدیث‌شیعیه، ج ۱۱، ص ۲۴۸.

نهیست کرده‌ام پرهیز کن، تا تو هم به هر چه بگویی باش، ایجاد شود. اما عارفان و اهل کمال تنها می‌توانند به ولایت جزئیّه نائل شوند. ولی اعظم خدا مظهر ولایت مطلقه‌ی کلیه‌ی الهیه است؛ ولی دیگران مظهر ناقص این صفتند. بنابراین امام حسین علیه السلام برای اینکه تمام اهل زمین را هم نابود کنند، نیازی به شمشیر و تیر ندارند و اگر اراده کنند، همه نابود خواهند شد؛ اما حضرت آنجا دارند امتحان تسلیم، عشق، دلدادگی و رضا می‌دهند و دارند پیش محبوبشان عشق‌بازی و ایثار می‌کنند. این است که اهل حق غالبند؛ ولی غلبه‌ی خود را ظاهر نمی‌کنند؛ والا هر کاری بخواهند بکنند، با اراده‌شان اتفاق می‌افتد و این واقعیت تحقق پیدا می‌کند؛ لذا آن را مخفی کرده‌اند.

امام صاحب‌الامر است؛ یعنی صاحب عالم امر است؛ همان عالمی که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۷؛ همان عالمی که «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»^۸؛ امام صاحب آن عالم است. آن عالم بر این عالم تفوق و سیطره دارد. امام صاحب آن عالم است؛ «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْأَمْرُ»^۹؛ او صاحب‌الامر است. عالم امر بر عالم خلق سیطره دارد و ایشان بر عالم امر سیطره دارند. ایشان ولی امرند؛ آیا با وجود این، مغلوب واقع می‌شوند؟ خود ایشان خواسته‌اند که غلبه‌شان را ظاهر نکنند؛ لذا وقتی به جاهلی می‌رسند که عظمت وجود ولی‌الله را نمی‌شناسد و او را هم مثل خودش می‌داند؛ به‌خاطر اینکه می‌بیند من دو چشم دارم، او هم دارد؛ من دو گوش دارم، او هم دارد؛ من دو دست دارم، او هم دارد؛ و نتیجه می‌گیرد پس من هم مثل او هستم. به قول شاعر:

^۷ سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

^۸ سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۰.

^۹ مجلسی، بحار، ج ۳۳، ص ۱۳۳ و سیدبن طاووس، فلاح‌السائل، ص ۱۴۵ و ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۱۶.

کار نیکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر

شیر سلطان جنگل و شیری که از گاو می دوشند، هر دو را با «ش»، «ی» و «ر» می نویسند و صورت ظاهرشان یکی است. به قول شاعر:

دیده‌ای خواهی که باشد شه‌شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

(این بحث‌ها را در کتاب "ره توشه‌ی دیدار" برایتان نوشته‌ام و خوانده‌اید.)

آری، اهل حق غالبند؛ ولی وقتی به کسی بر می‌خورند که حقیقت موجود در وجود آنها را نمی‌شناسد، آنها در صورت ظاهر، «قَالُوا سَلَامًا»^۱ به او سلام می‌گویند؛ به یک معنا اظهار سلیم می‌کنند؛ حتی ابراز تسلیم می‌کنند؛ یعنی به ظاهر تسلیم هم می‌شوند: «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».

❁ دنیا، ظلمت و جهل، همگی "نیست" می‌باشند و "نیست"، نیست. اما خدا، آخرت و ... همه هست می‌باشند و "هست"، هست. خلاصه "هست" هست و "نیست" نیست که نیست. (۱۸:۰۸)

دنیا، ظلمت و جهل، جنبه‌ی عدمی دارد؛ یعنی نیست؛ اصلاً وجود ندارد. خود ما با توجّه‌مان به آن وجود می‌دهیم؛ با حرف زدن درباره‌ی آن، به آن شخصیت، هستی و اعتبار می‌دهیم. والا نیستند. "نیست" که "هست" نمی‌شود. "نیست"، "نیست" است. چیزی هم که هست، هیچ‌وقت "نیست" نمی‌شود. خدا، انبیاء علیهم‌السلام، ملائکه و آخرت هستند و هیچ‌وقت "نیست" نمی‌شوند. اینها فنا ندارند؛ اما دنیا فانی است. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ دنیا همین الآن فانی است. وجه ربّ چه؟ «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» وجه ربّ ماندنی و باقی است. آنکه باقی

۱۰. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳.

۱۱. سوره‌ی الرحمن، آیه‌های ۲۶ و ۲۷.

است، همیشه باقی است و آن هم که فانی است، همیشه فانی است؛ نه اینکه در آینده فانی خواهد شد؛ همین الآن فانی است و قبلاً هم فانی بوده است. نه بوده است؛ نه الآن هست و نه در آینده خواهد بود. "نیست" "نیست" است؛ دنیا و اعتبار آن همین است.

✿ دنیا نیستش که نیست، هستش هم نیست. آخرت هستش که هست، نیستش هم هست. در آخرت بیداری هست، حیات هست، عزّت هست، غنا هست، علم هست، قدرت هست، و خواب نیست مرض نیست، مرگ نیست، ذلّت نیست، فقر نیست، جهل نیست، ضعف نیست. می‌بینید که نیست آخرت هم هست است. (۱۹:۵۹)

فرمود: دنیا نیستش که نیست. می‌گویی: پول ندارم، خانه ندارم، ماشین ندارم. اینها که معلوم است "نیست" است. دنیا نیستش که نیست، هستش هم نیست. یعنی آنچه را هم که می‌گویی دارم، جز یک خیال و تخیل، هیچ چیز نیست؛ هستش هم نیست. یک وقت خواب می‌بینی فقیر هستی و پول نداری، زمانی هم خواب می‌بینی ثروتمند و پول داری. هر دو، خواب است. هنگامی که بیدار شدی، از هیچ یک خبری نیست؛ نه از فقرت خبری هست و نه از دارایی‌ات؛ هستش هم نیست. آخرت هستش که هست، نیستش هم هست. هست آخرت که هست؛ آنچه هم می‌گویند در آخرت نیست، نیستی نیستی است. منفی در منفی، مثبت می‌شود و می‌شود هستی.

در آخرت بیداری هست، حیات هست، عزّت هست، غنا هست، علم هست، قدرت هست. اینها هست؛ اکنون نیست‌هایش را ببین: خواب نیست، مرض نیست، مرگ نیست، ذلّت نیست، فقر نیست، جهل نیست، ضعف نیست. می‌بینید که نیست آخرت هم هست است. وقتی ضعف نیست، یعنی قوّت هست؛ وقتی جهل نیست، یعنی علم هست؛ مرگ نیست، یعنی حیات هست؛ فقر نیست، یعنی غنا هست؛ مرض نیست، یعنی صحّت هست. ببین!

نیست‌های آخرت هم هست. دنیا نیستش که نیست، هست‌هایش هم نیست. آخرت هستش که هست است، تازه نیست‌هایش هم هست است. اکنون بین دنیا چقدر اعتبار دارد و آخرت چقدر!

امیدوارم خدای متعال به برکت محبت به خودش و اولیایش علیهم‌السلام همه‌ی ما را از چاه ظلمانی دنیا و تعلق و دلبستگی به آن نجات دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ